

بریں ایران - رابطة الامم المتحدة

امریکا و ایران بیش از دو دهه است با یکدیگر روابط دیپلماتیک ندارند. در ماه مه ۱۹۹۷، که خاتمی به ریاست جمهوری ایران انتخاب شد، راه برای نوعی تجدید روابط احتیاط آمیز باز شد. خاتمی برای ذوب کردن یخ روابط بین دو کشور، گفت و گوی دو ملت را پیشنهاد نمود و آمریکا با آن موافقت کرد. این مقاله پس از یک ارزیابی انتقادی از مقوله ارتباط بین ملت‌ها و بررسی نقش مهاجران ایرانی مقیم آمریکا به عنوان واسطه تماس بین دو کشور، به بررسی دیپلماسی ورزش که به ابتکار محمد خاتمی صورت گرفت، می‌پردازد. سپس به مقایسه آن با دیپلماسی پینگ‌پنگ که راه را برای روابط چین و ایالات متحده باز کرد، مبادرت می‌کند.

* * *

به ندرت می‌توان وقایع‌های را یافت که به اندازه انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، بر روابط ایران و آمریکا تأثیر گذاشته باشد. ایران که در دوره محمدرضا شاه یکی از متحدان نزدیک ایالات متحده محسوب می‌شد به یکباره در دوران جمهوری اسلامی به یک دشمن سر سخت آمریکا بدل شد؛ دشمنی‌ای که با گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکایی در ایران به اوج خود رسید.^۱ پس از یک تلاش ناموفق برای آزاد سازی گروگان‌ها، ایالات متحده در سال ۱۹۸۰ روابط دیپلماتیکش را با ایران قطع

کرد.^۲ از آن پس روابط دو کشور همواره با نوعی اتهام‌زنی‌های متقابل همراه بوده است؛ ایران ایالات متحده را به قلدری و استکبار و تبعیت از معیارهای دوگانه متهم می‌کند و آمریکا نیز در مقابل، ایران را به حمایت از تروریسم و تلاش برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، انتخاب محمدخاتمی به ریاست جمهوری، در ماه مه ۱۹۹۷، نقطه عطفی برای از سرگیری روابط دو کشور به نظر می‌رسید: خاتمی طی مصاحبه‌ای در ۷ ژانویه ۱۹۹۸ با کریستین امان‌پور - خبرنگار شبکه خبری سی.ان.ان - قدم نخست را در مسیر پایان دادن به بدگویی از آمریکا برداشت و حتی از ایالات متحده به خاطر بردباری مذهبی‌اش - به گونه‌ای که در پیوریتن‌های نیوانگلند تجلی یافت - ستایش کرد. او طی یک اقدام دیپلماتیک دستور منع سوزندان پرچم ایالات متحده و امتناع از «شعار مرگ بر آمریکا» را هم صادر کرد. اما شرایطی که خاتمی در آن به سر می‌برد کاملاً هم مطلوب نبود. او رئیس دولت است و نه حکومت. علاوه بر آن با قوه قضاییه‌ای شدیداً محافظه‌کار روبرو است. امام خمینی [ره] نیز در وصیت‌نامه سیاسی‌اش، رهبران آتی ایران را از هر گونه تلاش برای آشتی با آمریکا بر حذر داشته و پر واضح است که هیچ یک از رهبران ایران جسارت آن را ندارند که سخنان وی را نادیده بگیرند. خاتمی، در پی راهی برای خروج از این مشکل، برقراری ارتباط بین دو ملت را پیشنهاد نمود. با امید به این که این تماس‌ها به تبعیت از قانونمندی تحول کمی به کیفی، به نوعی روابط عادی و ماندگار بین دو کشور تبدیل شود. همان طور که رئیس دفتر کابینه خاتمی تصریح می‌کند: «هدف اصلی ما آن است که با حمایت افکار عمومی رقبایمان را وادار کنیم که تغییرات را بپذیرند.»^۳

با این که دولت ایالات متحده تاکید کرد که گفت و گوی بین دولت‌ها یگانه وسیله قدم نهادن در راهی است که می‌تواند به بهبود روابط میان دو کشور بینجامد، برخی سازمان‌های غیردولتی، به طرز مشتاقانه پاسخ مثبتی به دعوت ایران دادند. از آن پس چندین هیات ایرانی به ایالات متحده سفر کردند و تعداد کم‌تری آمریکایی نیز به ایران آمدند و با دستاوردهای مثبت بازگشتند. چشم‌گیرترین و تفسیر برانگیزترین این تماس‌ها در عرصه ورزش نمود یافت؛ دیدارهای متقابل کشتی‌گیران و مسابقه فوتبال بین دو کشور در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۸ در لیون فرانسه در چارچوب دور نخست جام جهانی فوتبال ۱۹۹۸.

در نگاه اول، فکر بهبود مناسبات بین دو ملت از طریق مسابقات ورزشی تا حدودی غریب به نظر می‌رسد. زیرا قاعدتاً مسابقات ورزشی بین‌المللی چیزی فراتر از تجسم هیجانانگیز و تعصبات ناسیونالیستی نیست.^۴ می‌توان به رودررویی خشونت‌بار مسابقات واترپلو و هاکی روی یخ بین اتحاد شوروی و چکسلواکی در آستانه تهاجم سال ۱۹۶۸ اشاره کرد و به جنگ فوتبال بین السالوادور و

هندوراس در سال ۱۹۶۹^۵؛ یا به وحشیگری‌های، اوباشِ فوتبال انگلیس، هلند و آلمان و یا به خشونت‌های همیشگی در فوتبال در سراسر آفریقا. با این حال، وقتی طرفین یک مسابقهٔ ورزشی با حسن نیت و احترام با یکدیگر برخورد و آداب ورزشی را رعایت کنند و تماشاچیان نیز دوستانه به تشویق بپردازند، نوعی تغییر می‌تواند در جهت‌گیری‌های متقابل حاصل شود. چنان که نویسندگان یک کتاب جدید دربارهٔ دیپلماسی ورزشی در اتحاد شوروی نوشته‌اند:

نشانه‌شناسی دیپلماسی ورزشی، متشکل از مجموعه از نشانه‌های پیچیده و تأثیرگذار بر یکدیگر است. یک مسابقه ورزشی می‌تواند این نشانه‌ها را به مخاطبان‌اش انتقال دهد. در مرتبهٔ نخست، برگزاری مسابقه بین دو کشوری که برای مدتی با یکدیگر اختلاف داشتند، می‌تواند علامت ملموسی باشد از این امر که رهبران دو کشور درصدد تعریف مجدد و بازیابی روابط شان هستند.^۶ اما موضوع ورزش، مسابقه است یعنی در یک ملاقات ورزشی، برخلاف مثلاً ملاقات میان چند فیلم ساز یا چند محقق دانشگاهی، هر یک از طرفین تلاش می‌کنند برتری خویش را به دیگری اثبات کنند. این چند معنایی و چند نمادی دیپلماسی ورزشی آن را به صورت یکی از مبهم‌ترین ابزارهای ارتباط دیپلماتیک تبدیل کرده و همین امر آن را مفید و مناسب ساخته است. چنانکه می‌تواند مؤید آن باشد که «یک کشور قوی است و نباید ناچیز و ضعیف انگاشته شود، اما در عین حال منعطف است و مایل به گفت و گو»^۷ بنابراین مسابقه و همکاری با نشانه‌های مشابهی شناسایی می‌شوند. در یک سطح عملی‌تر، برای این که یک مبادله ورزشی صورت گیرد، مدیران، مربیان و دیپلمات‌های دو کشور ناچارند با یکدیگر کار کنند و همین مسئله می‌تواند به آب شدن یخ روابط مقامات و شهروندان دو کشور متخاصم کمک کند.^۸

فرض اصلی پیشنهاد دهندگان گفت و گوی میان ملت‌ها، آن است که یکی از موانع اصلی در مسیر ایجاد روابط عادی بین دو کشور، دشمنی‌های مردمی دو طرف است. بنابراین پیش از ایجاد روابط رسمی دو کشور نیاز است که از طریق تعاملات دو جانبه، بین این دو «مردم» آشتی برقرار گردد. مقاله حاضر، ابتدا این ادعا را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، سپس به تحلیل نشانه‌شناسی مبادلات ورزشی در پرتو آنچه که دو رشته کشتی و فوتبال در فرهنگ معاصر ایران معنا می‌دهد، می‌پردازد و سرانجام توان این نوع مبادلات را در بهبود رابطه بین دولت‌ها پرتو سابقه دیپلماسی بینگ‌بنگ مورد ارزیابی قرار خواهد داد.

روابط درون اجتماعی

در دهکده کنونی جهانی، روابط بین دولت‌ها ابدأ بازگویی همه روابطی که بین دو کشور وجود دارد، نیست.^۹ مردم دو کشور، مستقل از دولت‌های‌شان به صورت انفرادی و یا در قالب سازمان‌های غیردولتی با هم پیوند دارند. به علاوه، حوادث یک کشور و یا جهت‌گیری‌های یک جامعه، بر توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و زیست محیطی کشورهای دیگر اثر می‌گذارد. با این حال، همان طور که آریستید زولبرگ اشاره می‌کند؛ جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته از علوم اجتماعی، هنوز نتوانسته شاخه‌ای از خود را به روابط بین‌الملل اختصاص دهد.^{۱۰} همه آن روابطی را که فراتر از روابط بین دو حکومت در سطح دولت‌هاست، و حتی فراتر از روابطی است که کنشگران در جوامع بین‌المللی با یکدیگر برقرار می‌کنند، می‌توان «روابط میان اجتماعی» نامید. از آنجا که منطفا دیپلماسی میان ملت‌ها، مستلزم تغییر در دشمنی‌های دو جامعه و برقراری پیوندهای دو جانبه است،^{۱۱} ما بحث را با گستره روابطی که جوامع ایران و آمریکا طی ۲۰ سال گذشته از آن برخوردار بوده‌اند، آغاز می‌کنیم.

یک واقعیت اساسی که اغلب نادیده انگاشته شده، آن است که آمریکایی‌ها هیچگاه تماس‌شان با ایران قطع نشده است؛ شاهد مثال، حلقه واسطه نزدیک و محکم جامعه مهاجران ایران در آمریکا است. پیش از انقلاب، مهاجران ایرانی نسبتاً کمی در ایالات متحده به سر می‌بردند،^{۱۲} اما در همان دوره نیز ایرانیان بزرگ‌ترین جمعیت دانشجویان مشغول به تحصیل در آمریکا را تشکیل می‌دادند. این دانشجویان پس از انقلاب غالباً در همانجا ماندگار شدند و بعدها ایرانیانی که به دلایل سیاسی، مذهبی یا صرفاً اقتصادی کشور را ترک کردند، به آن پیوستند.^{۱۳} بنابراین، در حال حاضر شمار انبوهی از ایرانیان که لزوماً از طبقه متوسط و یا مرفه نیستند، خویشاوندانی دارند که در ایالات متحده ساکن‌اند. آمریکا، مقصد نهایی بیشتر ایرانی‌های مهاجر است و کسانی هم که به اروپا، ژاپن، اسرائیل و یا کانادا کوچ می‌کنند، امیدوارند روزی به ایالات متحده بروند. برخلاف رژیم انقلابی کوبا

که ۲۰ سال پس از انقلاب یعنی در سال ۱۹۷۸، از بازگشت کوبایی‌های مقیم آمریکا استقبال کرد. رژیم ایران خیلی زود یعنی بلافاصله پس از رحلت امام، یعنی ۱۰ سال پس از انقلاب، به استقبال آمریکایی‌های ایرانی تبار رفت. امروزه ایرانیان تبعیدی به طور متوالی و در شمارگان زیاد به ایران مسافرت می‌کنند. هزینه نسبتاً پایین سفر نیز مهاجرت را به یک گسست کم تاثیرتر و ملایم‌تر تبدیل کرده است.^{۱۴} باید این نکته را هم افزود که، جمعیت ایرانی مقیم ایالات متحده، کمابیش یکی از جمعیت‌های بزرگ تحصیل کردهٔ طبقه متوسط را در این کشور تشکیل می‌دهد که بعد از مهاجران آسیای جنوبی در مرتبهٔ دوم قرار دارند.^{۱۵} اکثر ایرانیان در جامعهٔ آمریکا ادغام شده‌اند و در محله‌های خاص ایرانیان متمرکز نیستند، بلکه در سراسر خاک آمریکا پراکنده‌اند. آنان از تبعیض نژادی آشکار نسبتاً کم رنج می‌برند و از موقعیت یک اقلیت قومی برخوردار نیستند و همین امر کمک‌شان کرد که به جریان اصلی زندگی آمریکایی وارد شوند.^{۱۶} این افراد، دو زیستانی هستند که در دو دنیا زیست می‌کنند، برای همسایگان و همکاران آمریکایی‌شان آنان پنجره‌ای هستند به سوی جامعه ایران و برای کس و کارشان در ایران، ریسمانی ارتباطی با آمریکا.

با این حال، واقعیت آن است که، بخش بزرگی از دشمن‌انگاری متقابل، بین ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها، تا حدودی متأثر از حوادث واقعی و عینی است: ایرانی‌ها، از دخالت آمریکایی‌ها در امور داخلی‌شان در دوران دکتر محمد مصدق و نیز نقش آنها در ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایران در سال ۱۹۸۹، عصبانی‌اند و آمریکایی‌ها نیز متقابلاً از گروگان‌گیری دیپلمات‌های‌شان در ایران، آتش زدن پرچم آمریکا و شعار مرگ بر آمریکای ایرانی‌ها خشمگین‌اند.^{۱۷} در آنچه که به ایران مربوط است، گرایش‌ات عمومی ضدآمریکایی در حال فروکش کردن است چرا که به صورت ابزاری مورد استفاده قرار گرفته است. بسیاری از جوانان ایرانی، با همان ابزارهای فرهنگی‌ای دست و پنجه نرم می‌کنند که همسن و سالان‌شان در آمریکا. اطلاعات غلط ایرانیان درباره غرب و به خصوص آمریکا، ریشه در یک بحران مزمن حاکمیت داشت که نوعی ذهنیت در محاصره بودن را شکل داده بود که در آن همه بیگانگان، بدخواه ایران تصور می‌شوند. انقلاب و متعاقب آن جنگ با عراق، بحران حاکمیت را تحلیل برد و در نتیجه ایرانیان در حال حاضر بیش‌تر از استقلال‌شان مطمئن‌اند و امیدوارند بار دیگر به جامعه بین‌المللی بپیوندند.

وضعیت متناقض‌نمایی بر روابط میان اجتماعی ایران و آمریکا حکم فرماست: همان روزهایی که در سطح رسمی دو طرف همدیگر را تهدید می‌کردند و در ایران علیه شیطان بزرگ شعار داده می‌شد، شهروندان آمریکایی‌ای که از ایران دیدار می‌کردند، به ندرت با تجربه ناخوشایندی مواجه می‌شدند. تا حدودی این مسئله را با همان کلیشهٔ جهان‌سومی توجیه می‌کنند که می‌گوید، موضع

ضد آمریکایی متوجه دولتمردان آمریکا است نه مردم این کشور، در حالی که چنین توجیهی از نظر شهروند کشوری که رهبران‌اش منتخب مردم هستند، توضیح قابل قبولی نمی‌تواند باشد. این نوع توضیحات از منظر مردمی که هرگز دولت‌های‌شان نماینده واقعی‌شان نبوده‌اند و فرض بر این است «دولت» و «مردم» رو در روی یکدیگراند می‌تواند، ناموجه نباشد. تمایل ایرانیان به پذیرش و باور کردن توهم توطئه،^{۱۸} اغلب آنان را مستعد می‌سازد که مردم آمریکا را نیز قربانی نیروهای تاریک اندیش و شیطانی بینگارند که با زیر نفوذ گرفتن دولت این کشور، حقایق را از آنان مخفی می‌دارد. تصویری که در خود آمریکا هم اندک طرفدارانی دارد. کم نیستند رهبران سیاسی‌ای در ایران که موضعی ضد آمریکایی دارند اما مردم آمریکا را مسمول این موضع نمی‌دانند. و دقیقاً به همین دلیل است که ارتباط بین دو ملت، می‌تواند راهی برای ارتباط‌های نیمه رسمی باشد، و این خلاف موضع تندرورها در ایران است که آمریکا را ریشه همه شرارت‌ها می‌دانند.

اینک به تصور آمریکایی‌ها از ایرانیان رسیدگی می‌کنیم. با نگاهی به برداشت و تصور آمریکایی‌ها از ایرانیان، این نکته چشم‌گیر به نظر می‌رسد. در حالی که دوران جنگ سرد، تصویری که آمریکایی‌ها از اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی به عنوان دشمن داشتند، به مردم این کشور تعمیم داده نمی‌شد. زیرا از نظر آمریکایی‌ها مردم این کشورها، «مردمی اسیر» بودند. این بینش به ویژه در مورد اتباع غیرروس بلوک شرق صادق بود. اما یک چنین بینشی هرگز به ایرانیان تعمیم داده نشد، حتی کسانی که ایران را ترک می‌کردند تا در ایالات متحده زندگی کنند، و نسبت به رژیم ایران ابراز بی‌زاری می‌کردند نیز مسمول این نگاه همدردانه نمی‌شدند. در اوج جنگ سرد، آمریکایی‌ها هرگز گوش دادن به آهنگ‌های چایکوفسکی و یا خواندن رمان داستایوفسکی را متوقف نکردند، و در اوج رویارویی با چین طی جنگ با کره و یا در دهه ۱۹۶۰، هرگز از غذا خوردن در رستوران‌های چینی دست برنداشتند. عواطف مردمی روی هم رفته فرهنگ روسیه و چین را هرگز معادل رژیم‌های کمونیستی اتحاد شوروی و چین تلقی نکردند. اما با ایرانیان رفتار متفاوتی شد. کتابی مثل بدون دخترم هرگز که بر مبنای یک داستان واقعی ازدواجی بدفرجام نوشته شده بود، ایرانیان را به طور کلی مورد اتهام قرار داد و به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها و فیلم‌ها تبدیل شد.^{۱۹} البته ویلیام هافر- نویسنده کتاب جنجال برانگیز مشهور [قطار] سریع‌السير نیمه شب (Midnight-Express) نیز در تالیف این کتاب همکاری کرد. در حالی که نشریه نشنال جئوگرافیک درجه نگاه آمریکایی-های طبقه متوسط به بقیه نقاط جهان^{۲۰}، هیچگاه از ارائه تصاویر و نقشه‌های مربوط به روسیه و چین به خوانندگان خودداری نکرد؛ پس از انقلاب فقط یک مقاله راجع به ایران منتشر کرد که آن هم

با توجیه شناخت دشمن آغاز شده بود.^{۲۱} فقط در ژوئیه ۱۹۹۹ بود که یک مقاله جدید با کمی تفاوت در آن نشریه چاپ شد.^{۲۲}

بنابراین می‌بینیم که در ماجرای شیطانی کردن دیگری در دو کشور تفاوت‌هایی وجود دارد. در ایران، تا همین اواخر جریان ضدآمریکایی از پشتیبانی دولت برخوردار بود.^{۲۳} اما طی دو دهه گذشته، هر چه بیشتر نسل جدید ایرانیان که خاطره‌ای از حاکمیت زمان شاه ندارد بیشتر به بلوغ سیاسی رسید، موضع ضد آمریکایی به عنوان یک حس مردمی، تخفیف یافت. هر چند احساسات ضد آمریکایی کاملاً ناپدید نشده است، می‌توان گفت که احساسات عمومی در ایران به نوعی آشتی با فرهنگ مردمی آمریکا رسیده است. برعکس در آمریکا، عواطف ضد ایرانی تحت هدایت دولت نیست و مبهم‌تر است. به طوری که بسیاری از آمریکایی‌های متوسط، ایرانیان را به گونه‌ای می‌بینند که گویی به طور ژنتیک طوری برنامه‌ریزی شده‌اند که پرچم آمریکا را به آتش بکشند و شعار مرگ بر آمریکا سر بدهند. تصویری که حاصل اجتناب‌ناپذیر تصاویر تلویزیونی‌ای است که از بحران گروگان‌گیری در ایران در ذهن آمریکایی‌ها شکل گرفته است.^{۲۴} با این حال، دیدگاه آمریکایی‌ها و بی‌توجهی و بی‌علاقگی‌شان نسبت به هر آنچه غیرآمریکایی است، باعث کاهش پوشش خبری رسانه‌های آمریکایی از رویدادهای خارجی طی دهه گذشته شده است.^{۲۵}

سینماهای آمریکایی فیلم‌های خارجی کم‌تری نسبت به گذشته روی اکران می‌آورند و رمان‌های خارجی کم‌تری نسبت به گذشته به زبان انگلیسی ترجمه می‌شوند. بسیاری از خارجیانی که سال‌ها در آمریکا زندگی کرده‌اند، احساس اندوه و ناخرسندی می‌کنند، چرا که در حالی که بقیه دنیا بیشتر و بیشتر جهانی می‌شود و امکان تعاملات بین فرهنگی در کشورها افزایش می‌یابد، آمریکاییان بیش از پیش محلی و منطقه‌ای می‌شوند - البته جز در مورد خوارکی.^{۲۶} دلیلی وجود ندارد که ایران در این میان مستثنی باشد و از مشمول فقدان علاقه آمریکائیان نسبت به دیگران نباشد و مورد توجه گرایش متوسط مردم آمریکا باشد.

تا حدودی این نگاه منفی به ایرانیان به وسیله ایرانیان مقیم آمریکا تشدید می‌شود. آنان به جای این که به یک تقابل جمعی با همتایان پرچم سوزشان دست بزنند، برای در امان ماندن از جهت‌گیری‌های ضد ایرانی در ایالات متحده، خود را پارسی - Persian - می‌نامند، درست مثل لبنانی‌های مهاجری که دوست دارند عرب نامیده نشوند. برای آمریکایی‌ها، پرشیا جایی خارج از آمریکا است که شعر و فرش‌اش معروف است. اما حافظ و فرش نائین در ذهن آمریکایی‌ها، آن پیوندی را که در ذهن‌شان بین چایکوفسکی و داستایوفسکی با روسیه، ایجاد می‌شود، تداعی نمی‌کند. این رسم جدید در فارسی خواندن زبان رسمی ایران در مقابل پرشین نیز در ایجاد فاصله میان ایران

و آن میراث فرهنگی که جهان متمدن بدان احترام می‌گذارد نیز مؤثر بوده است. در حالی که رباعیات عمر خیام و اشعار مولانا - که اشعارشان در آمریکا پر فروش‌ترین است، به زبان پرشین می‌باشند برای آمریکایی‌ها ایرانی‌های امروزی به زبان محلی‌ای که «فارسی» نامیده می‌شود صحبت می‌کنند. و کم‌تر کسی متوجه می‌شود که این زبان همانی است که خیام و رومی با آن سروده‌اند. حتی آنچه انقلاب غذایی دهه ۱۹۸۰ در آمریکا نامیده می‌شود نیز تصور آمریکایی‌ها از ایران را تحت تاثیر قرار نداد؛ هر چند در بیشتر شهرهای بزرگ آمریکا، چند رستوران ایرانی وجود دارد و برخی از آنها مانند رستوران رضا در شیکاگو شهرت خاص هم دارند، اما کلمه ایران در هیچ کجای کارشان نه در صورت غذا و نه در معرفی جراید راجع به رستوران‌ها دیده نمی‌شود. در این زمینه، فیلم‌های ایرانی برنده جایزه طی دهه گذشته، مستثنی بودند، آنها بیانگر خلاقیت‌هایی هستند که به واسطه انقلاب آزاد شده است. اما حتی بهترین و مورد احترام‌ترین فیلم‌های ایرانی نیز تاثیر بسیار اندکی روی درک و تصور آمریکاییان از ایران جای گذاشته است. چرا که آمریکایی‌ها هیچ علاقه‌ای به تماشای فیلم‌هایی ندارند که در جاهایی غیر کالیفرنیا، جنوبی یا انگلستان ما قبل مدرن و یا در فضا می‌گذرند. بنابراین رابطه بین دو ملت یعنی بین آمریکاییان و ایرانیان باید در چنین فضایی ارزیابی شود.

تماس‌های ورزشی

دیپلماسی ورزشی، موضوعی سابقه‌دار است. پس از انقلاب بلشویکی، رژیم شوروی، از طریق اعزام تیم‌های ورزشی به مسابقات خارجی تمایل‌اش را برای بهبود رابطه با جهان سرمایه‌داری، نشان داد.^{۲۷} ایجاد رابطه حسنه میان چین و ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ نیز با صدای توپ پینگ‌پنگ، در همه جهان شنیده شد. جالب است به این نکته نیز اشاره شود که دیپلماسی فوتبال نیز بین ایران و آمریکا از پیشینه‌ای برخوردار است؛ در سال ۱۹۵۰، درست زمانی که روس‌ها در صدد جلب نظر ایران بودند، فدراسیون فوتبال ایران طی دعوت‌نامه‌ای از میلستون آیزنهاور رئیس دانشگاه دولتی پنسیلوانیا، از وی خواست که تیم اول فوتبال دانشگاه‌اش را به ایران بفرستد. «اعضای تیم نیتانی‌لیونز به هر جای ایران که رسیدند، با دسته‌های گل مورد استقبال قرار گرفتند و به عنوان قهرمان به آنها برخورد شد؛ به گونه‌ای که مدیران تیم، تحت تاثیر این وضعیت نوشت مردم قبل از کارکردن با همدیگر، باید بازی کردن با هم را بیاموزند.»^{۲۸}

حضور ایران در صحنه‌های بین‌المللی ورزشی به واسطه تغییراتی که در جامعه پس از انقلاب رخ داد، و نظام اداری دستگاه‌های متولی ورزشی را نیز تحت تاثیر قرار داد، سخت آسیب دید. بنابراین پر واضح بود که ایران هم بازی‌های المپیک ۱۹۸۰ مسکو را تحریم خواهد کرد (به دلیل

حمله روس‌ها به افغانستان) و هم بازی‌های سال ۱۹۸۴ لس‌آنجلس را (برای ابراز مخالفت با ابرقدرت آمریکا) و این با سیاست از پیش اعلام شده رژیم جدید ایران یعنی سیاست «نه شرقی، نه غربی» مطابقت داشت.^{۲۹} در موقعیت‌هایی که ایران تیمی را به خارج اعزام کرد، ورزشکاران ایرانی با حریفان آمریکایی‌شان دست و پنجه نرم می‌کردند، اما همواره از رویارو شدن با اسرائیلی‌ها سرباز زدند.

دیپلماسی ورزشی بین ایران و ایالات متحده در دو رشته متمرکز بود: کشتی و فوتبال. با توجه به اختلاف سطح ورزش ایالات متحده با سایر کشورها، به خصوص پس از فروپاشی شوروی، که آن را در صدر قدرت‌های عمده میادین ورزشی جهان از جهت کسب مدال قرار داد، انتخاب این دو رشته، انتخاب کاملاً مطلوبی به نظر می‌رسید. زیرا در این دو رشته هر دو کشور تقریباً همسنگ هستند: در کشتی آزاد هر دو کشور در زمره بهترین‌های جهان قرار دارند، در حالی که در عرصه فوتبال، هر دو کشور به طور قطعی چندان قوی نیستند. این انتخاب مانع از برخوردهای تحقیرآمیز نسبت به افتخارات ملی می‌شد که بیش از آن که از نظر دیپلماتیک مفید باشد، مضر است.

در ایالات متحده، کشتی و فوتبال غیر حرفه‌ای اگر چه میلیون‌ها نفر را در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها تحت پوشش خود قرار می‌دهد. با این وجود در زمره ورزش‌های پر تماشاگر و عامه‌پسند محسوب نمی‌شوند. به علاوه حوادث ورزشی بین‌المللی در ایالات متحده به مراتب کم‌تر از ایران تحت پوشش قرار می‌گیرند، چرا که آمریکائیان بیشتر به تیم‌های محلی‌شان علاقه‌مند هستند تا به بازی‌های قهرمانی جهانی و یا ورزش کشورهای دیگر؛ این یکی دیگر از نشانه‌های نگاه به درون مردم آمریکا است. این دو عامل ظرفیت تماس‌های ورزشی در عرصه کشتی و فوتبال را برای تغییر نگرش مردم آمریکا نسبت به ایرانیان محدود می‌سازد. تنها ورزشکار ایرانی را که شاید بیشتر آمریکایی‌ها با آن آشنا باشند، «آیرون شیخ»، کشتی‌گیر کج است. او در دهه ۸۰ که موج جدید میهن پرستی آمریکایی دلیل قضیه گروگان‌گیری اوج گرفت،^{۳۰} در نقش موجود شیر و در کشتی‌های نمایشی حاضر می‌شد وظیفه داشت نمایش خود را با حمایت صریح و مستقیم از دولت ایران توأم کند.^{۳۱}

در ایران وضع به گونه دیگری است. کشتی، ورزش ملی ایران است. همانند ورزش سومو برای ژاپنی‌ها و گلیما برای ايسلندی‌ها،^{۳۲} طی سال‌های اخیر کشتی تنها ورزشی بود که ایرانیان در بازی‌های المپیک و یا قهرمانی جهانی و حتی اخیراً در ایالات متحده در آن مدال طلا گرفتند.^{۳۳} اما از اواخر دهه شصت، فوتبال از جهت اقبال تماشاگران و محبوبیت عمومی جای کشتی را گرفته است. فرهنگ کشتی ایران با ارزش‌هایی همچون دلیری و سلحشوری تعریف می‌شود که شامل نوع دوستی، مردانگی، شکیبایی، تواضع و میهمان‌نوازی است. در عمل البته همه چیز با این ارزش‌ها مطابقت

نداشت، ایرانیان در غلام‌رضا تختی، تبلور و تجسم این ارزش‌ها را می‌بینند، او کشتی‌گیر بزرگی بود که در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ مدال‌های طلای زیادی برای ایران به ارمغان آورد و امروز در ایران وی بزرگ‌ترین قهرمان ورزشی است؛ در هر شهر ایران استادیومی به نام وی وجود دارد. تختی هیچگاه به پای آسیب دیده حریف‌اش حمله نمی‌برد و همیشه به حریف‌هایش هدایایی برای یادگاری می‌داد. به لحاظ سیاسی او طرفدار جبهه ملی تحت رهبری مصدق بود و از این جهت او بیشتر با ناسیونالیسم ایرانی شناسایی می‌شد تا با شاه. او در سال ۱۹۶۸ دست به خودکشی زد، اما هنوز هم بسیاری از مردم ایران بر این باورند وی از سوی پلیس مخفی شاه به قتل رسیده است.^{۲۴}

فوتبال از طریق انگلیسی‌های ساکن ایران و مسیونرهای آمریکایی وارد ایران شد و خیلی زود بازارش گرفت.^{۲۵} امروز در ایران همه طبقات اجتماعی و به ویژه طبقات متوسط سکولار به فوتبال علاقمند هستند.^{۲۶}

از سوی دیگر کشتی، از این امتیاز برخوردار است که کم‌تر غربی است و بیشتر سنتی و به نسبت فوتبال در میان طبقات سنتی متوسط و پایین، با یک گرایش شهرستانی بیشتر طرفداران بیشتری دارد.^{۲۷}

انقلاب ایران عمیقاً بر ورزش تاثیر گذاشت. رژیم بی‌هیچ برده‌پوشی، کشتی را ترجیح داد و محبوبیت تختی را از آن خود ساخت و او را از چهره‌های پیشگام انقلاب اسلامی معرفی کرد. از سوی دیگر، فوتبال همیشه مورد ظن و تردید بود. ناآرامی‌ها و درگیری‌هایی که به دنبال مسابقات بزرگ فوتبال در ایران رخ می‌داد، همیشه به عنوان یک حرکت ضد انقلابی تلقی می‌شد. همچنین بول‌های کلانی که در اروپا و آمریکای لاتین برای ستارگان فوتبال پرداخت می‌شود و رفتار اوباش مآبانه تماشاچیان فوتبال در این کشورها، در مطبوعات ایران به عنوان نشانه مصرف‌گرایی و زوال و تمدن غرب تلقی می‌شد، که درست نقطه مقابل روحیه پهلوانی است که در ورزش کشتی ایران تجسم می‌یابد.

اما تب فوتبال را نمی‌شد کنترل کرد از اوایل دهه ۱۳۷۰ دولت ایران انعطاف نشان داد: تلویزیون شروع به پخش تصاویر مربوط به حوادث ورزشی کرد و حتی جام جهانی ۱۹۹۴ آمریکا در ایران پخش شد و برای بازسازی تیم ملی فوتبال که از سال ۱۹۷۸ که برای نخستین بار در جام جهانی آرژانتین شرکت کرده بود، دیگر در آن سطح موفقیتی نداشت، تلاش‌هایی آغاز شد. تمهیدات ایران برای جام جهانی ۱۹۹۸ که با پیروزی ایران در نوامبر ۱۹۹۷ بر استرالیا به ثمر رسید با جشن‌ها و بایکوبی‌های پیش‌بینی نشده‌ای در ایران همراه شد. ایرانیان با استفاده از جو آزادی که به واسطه انتخاب رئیس‌جمهوری جدید ایران، خاتمی حاصل شده بود، تمایل‌شان را برای پیوستن

به جامعه جهانی که در قالب جام جهانی نمود می‌یابد، نشان دادند و بعد جشن و پایکوبی‌شان را به تظاهرات حمایت از خاتمی که سیاست‌های لیبرال‌ترش با مقاومت محافظه‌کاران مواجه بوده (و هست) تبدیل کردند. وقتی تیم‌های فوتبال ایران و آمریکا، در نخستین دور مسابقات در یک گروه قرار گرفتند، شرایط مساعدی برای دمیدن روح جدید به روابط ایران و آمریکا فراهم آمد. اما قبل از این که دو تیم فوتبال با یکدیگر دیدار کنند، دیپلماسی جدی ورزشی با دعوت از تیم کشتی آمریکا برای شرکت در جام تختی در فوریه ۱۹۹۸ آغاز شد.

کشتی‌گیران ایران و آمریکا پیش از این چندین بار - منجمله در بازی‌های المپیک آتلانتا ۱۹۹۶ - با یکدیگر دیدار کرده بودند، اما همیشه ملاحظات امنیتی، مقامات ورزشی آمریکایی را از پذیرش دعوت ایرانی‌ها برای شرکت در جام تختی باز می‌داشت.^{۳۸} در اکتبر ۱۹۹۷، سازمانی به نام «جست و جوی زمینه مشترک» Search for Common Ground که در سال ۱۹۸۲ در واشنگتن با هدف ارتقای صلح از طریق تعاملات شهروندان تاسیس شد به پیشنهاد بروس لینگن - از مقامات عالی‌رتبه‌ای که در سال ۱۹۷۹ در ایران به گروگان گرفته شده بود - توجه نشان داد. این سازمان سعی کرد با جلب همکاری برخی از ایرانیان و آمریکاییان، ترتیب سفر پنج کشتی‌گیر آمریکایی را به ایران بدهد.^{۳۹} آخرین بازی که کشتی‌گیران آمریکایی در سال ۱۹۷۹ به ایران آمده بودند، حوادثی پیش آمد که باعث شد این تیم از دهکده کشتی‌گیران بگریزد.^{۴۰} قبل از آن که از ایران پرواز کند، این بار با ورزشکاران آمریکایی رفتار خوبی شد. در سالن ۱۲ هزار نفری ورزشگاه آزادی، جمعیت آمریکاییان را تشویق کرد و برای نخستین بار پرچم آمریکا برافراشته شد. مسابقه بین کشتی‌گیران آمریکایی و ایرانی نشان از دوستی و جوانمردی داشت، و این یادآور روح مردی بود که این مسابقات با نام او برگزار می‌شد.^{۴۱} نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



یکی از وجوه جالب پذیرش گرم تماشاگران ایرانی از کشتی‌گیران اعزامی از ایالات متحده آن است که مشتاقان کشتی در ایران، غالباً از مناطق کارگرنشین و سنتی می‌آیند، یعنی دقیقاً از همان مناطقی که محافظه‌کاران ایرانی ادعا می‌کنند که نمایندگی‌شان را دارند. مطبوعات محافظه‌کار از این که آمریکائیان نیز به این مسابقات دعوت شدند، سخت انتقاد کردند. با این همه رئیس محافظه‌کار مجلس، علی‌اکبر ناطق نوری برای تماشای مسابقات به ورزشگاه آمد.

استقبال دوستانهٔ هواداران کشتی در ایران از آمریکایی‌ها و شکست محافظه‌کاران در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ نشانگر تغییرات عمیقی بود که در افکار عمومی ایران رخ داده بود. دولت آمریکا نیز بر اهمیت این واقعه صحنه گذاشت و کلینتون، تیم ایالات متحده را همراه با بروس لینگن در کاخ سفید پذیرفت و دیگر آمریکایی‌ها را به چنین تعامل‌هایی با ایرانیان تشویق کرد. در سپتامبر ۱۹۹۸، کشتی‌گیران آمریکایی بار دیگر به ایران آمدند تا در مسابقات قهرمانی کشتی آزاد جهانی شرکت کنند، که طی این مسابقات ایران برای نخستین بار پس از ۲۳ سال مقام اول را کسب کرد. اما بهتر است به فوتبال برگردیم.

در فاصلهٔ زمانی میان بازی‌های مقدماتی جام جهانی (یعنی آبان ۱۳۷۶) و مسابقهٔ ایران و آمریکا (یعنی اول تیرماه ۱۳۷۷) بحث و جدل‌های فراوانی میان دست‌اندرکاران ورزش در ایران وجود داشت که سرانجام، هواداران خاتمی در این صحنه پیروز شدند و قبل از جام، سخنگوی تیم ایران ادعا کرد که ما جهان را شگفت زده خواهیم کرد. اکنون وقت آن رسیده بود که سنت جوانمردی تختی از کشتی به فوتبال سرایت کند. سنتی که انبوهی از ارزش‌ها و گرایش را در خود داشت و در فرهنگ سنتی مردم ایران تجسم می‌یافت و می‌شد از آن برای تصحیح تصویر بدی که از ایرانیان در ذهن آمریکایی‌ها وجود داشت استفاده کرد. ورزشکاران ایرانی نه تنها با تعصب و زست انقلابی با میزبانان‌شان مواجه نشدند، بلکه رفتاری بسیار مؤدبانه و حتی دوستانه اتخاذ کردند و قبل از هر بازی دسته‌گلی را به رقبای‌شان هدیه می‌کردند.

محافل مطبوعاتی، بازی ایران و آمریکا مسابقه‌ای کینه‌توزانه پیش‌بینی کرده بودند، اما مقامات رسمی ایران و آمریکا به ورزشکاران دستور دادند که آرام و مؤدب باشند و فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا) بازی روز اول تیر را روز بازی جوانمردانه نامید. کلینتون قبل از بازی، پیامی فرستاد و در آن پیام اظهار امیدواری کرد که این بازی «گامی به سوی پایان بخشیدن به دوری بین دو ملت باشد».^{۲۲} وقتی آن لحظه بزرگ فرا رسید، دو تیم هدایایی را رد و بدل کردند و مطابق رسم بازی‌ها، عکس مشترکی از ۲۲ بازیکن گرفته شد. پس از پایان بازی نیز که با نتیجهٔ دو بر یک به نفع ایران تمام

شد بازیکنان دو کشور پیراهن‌های‌شان را با هم عوض کردند.^{۴۳} و دو تیم مشترکا از طرف فیفا جایزه بازی جوانمردانه را در اول فوریه ۱۹۹۹ دریافت کردند.^{۴۴}

در ایالات متحده پرزیدنت، پیروزی تیم ایران را تبریک گفت. در ایران واکنش رسمی، همانند خود دولت، دوگانه بود. خاتمی بر روحیه ورزشکاری و جوانمردی تکیه کرد و اظهار داشت که آنچه ارزشمند است تلاش، کارسخت، استقامت، مهارت و هوشیاری است که جوانان ما از خود بروز دادند. ولی او تاکید کرد که البته آنچه که باعث مسرت بیشتر است آن است که این تلاش و کوشش به پیروزی منجر شده است. دیگران این پیروزی را به پیروزی انقلاب اسلامی و جنگ عراق تشبیه کردند و گفته شد: «امشب یک بار دیگر دشمنان زورمند و ابرقدرت ما، طعم تلخ شکست را به دست شما چشیدند.»^{۴۵}

مردم، این پیروزی جشن گرفته و شادی‌ها بیشتر متوجه پیروزی ایران بود تا شکست ایالات متحده و هیچ گونه واکنش ضد آمریکایی دیده نشد.^{۴۶} در خاورمیانه با این حال، عده‌ای این شکست ایالات متحده را جشن گرفتند، به ویژه مناطق شیعه‌نشین لبنان که ایران در آنجا از نفوذ و قدرت برخوردار است.^{۴۷} و نیز در ساحل غربی فلسطین اگر چه ایران در آنجا نفوذ ندارد. در آمریکا، ماجرا عمدتاً نادیده انگاشته شد.

محدودیت‌های مملکت‌داری

به دنبال دیپلماسی پینگ‌پنگ، بهبود قابل توجهی در روابط آمریکا و چین حاصل شد و این سؤال را مطرح ساخت که آیا این نوع دیپلماسی همواره می‌تواند چنین نتایجی را به همراه داشته باشد یا نه؟^{۴۸} بازگشایی درهای چین به روی ایالات متحده، زمانی انجام شد که نتایج منفی انقلاب فرهنگی چین برای کادر رهبری این کشور مسلم شده بود.^{۴۹} چین نیز همانند ایران دارای رهبری چندگانه بود، چون لی رهبری میانه‌روها را بر عهده داشت و «گروه چهار نفره»، تدروها را رهبری می‌کردند و تصمیم در مورد رویکرد جدیدنسبت به آمریکا، پس از دو سال مانورهای جناحی پیچیده حاصل شد که طی آن طرفداران این سیاست به تدریج ائتلاف بوروکراتیک و سیاسی لازم را برای عملی ساختن چنین تصمیمی بنا کرده بودند.^{۵۰} نوعی تجدیدنظر در دیدگاه ژئوپولیتیک آمریکا در مورد چین زمانی به چشم خورد که مقامات رسمی دولت آمریکا به استفاده از واژه «جمهوری خلق» در مورد این کشور شروع کردند.^{۵۱}

در بیستم آوریل ۱۹۷۱، در جریان سی و یکمین دوره بازی‌های قهرمانی جهانی تنیس روی میز در ناگویای ژاپن، مقامات چینی از تیم آمریکا دعوت کردند که از چین دیدار کند. تیم آمریکا به

محض دریافت علایم مثبت از طرف وزارت امور خارجه، دعوت را پذیرفت و یک هفته بعد در «تالار بزرگ خلق» از طرف خود جوئن لای مورد استقبال قرار گرفت. او به ورزشکاران آمریکا گفت: «شما فصل جدیدی در روابط بین آمریکا و خلق چین گشودید ... من مطمئن هستم که این آغاز دوره دوستی ما، قطعاً مورد حمایت مردم دو کشور خواهد بود.»^{۵۲} این پیام هم آمریکا را مخاطب قرار می‌داد و هم مردم چین را؛ به آمریکا یادآور می‌شد که چین متوجه تغییر در جهت‌گیری آمریکایی‌ها، شده است و کادرهای حزب و افکار عمومی را متوجه آمادگی پذیرش دور جدیدی در سیاست خارجی چین را می‌داد. این تحولات با مجموعه‌ای از پیام‌هایی که بین دو طرف مبادله شد، تداوم یافت تا این که سرانجام به دیدار تاریخی ریچارد نیکسون از پکن انجامید.^{۵۳} پس از دیدار ورزشکاران، نوعی بهبود تدریجی در مناسبات بین دو طرف در سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ به وقوع پیوست که بیشتر شامل تبادلات دانشگاهیان، تجار و موسیقیدانان می‌شد. اما گاهی اوقات به دلیل مقاومت رادیکال‌های چینی که هنوز پست‌های کلیدی را در دست داشتند، این تماس‌ها قطع می‌شد. عادی سازی کامل روابط زمانی میسر شد که دنگ شیائوپینگ بر رقبای رادیکال تر خود فائق آمد و یک سیاست خارجی میانه‌روتری را در پیش گرفت.^{۵۴}

تفاوت‌هایی بین ایران و چین وجود دارد. نخستین تفاوت آن است که بخشی از افکار عمومی آمریکا، یعنی لیبرال‌ها، که هنوز اطلاعاتی از تبت نداشتند، می‌توانستند با دید دوستانه به چین بنگرند. یک چنین زمینه‌ای از حسن ظن نسبت به ایران وجود ندارد. دوم این که از منظر جغرافیای سیاسی، چین بسیار پر اهمیت‌تر از ایران امروز بود. چین با شوروی مخالف بود، و شوروی برای آمریکا بسیار خطرناک‌تر از عراق یا افغانستان طالبانی کنونی [۲۰۰۱] بود. این امر تمایل بیشتر آمریکا برای ایجاد رابطه دوستانه با چین توجیه می‌کرد. البته نباید فراموش شود که ایالات متحده آمادگی خیلی بیشتری به گردن نهادن به قدرت اتمی چین (که یک واقعیت مسلم بود) داشت تا به قبول قدرت اتمی ایران (که فعلاً افسانه‌ای بیش نیست).

جناح‌بندی‌های سیاسی که رهبری را در چین به دست داشتند نیز با جناح‌بندی‌های موجود در ایران تفاوت‌های اساسی داشت. در زمان ترمیم روابط چین با آمریکا، مائوتسه دونگ رهبر فرهنگد انقلاب چین هنوز زنده بود و تصمیم او مبنی بر حمایت از میانه‌روها، به سیاست رسمی چین تبدیل شد. حال آن که در ایران امام خمینی رحلت کرده بود و چنین قدرت داورى نافذی وجود نداشت. امام خمینی [ره] سرانجام با تشخیص این مسئله که پذیرش صلح با عراق به نفع ایران است، پایان جنگ را پذیرفت و این امکان وجود داشت که در صورت وجود شواهد جدی مبنی بر انتفاع ایران از برقراری ارتباط با آمریکا، این رابطه را نیز ببذیرد.

نتیجه‌گیری

حوادثی که در اطراف مسابقه فوتبال بین تیم‌های ملی ایالات متحده و ایران جریان یافت، بیانگر بیچیدگی‌های روابط درون اجتماعی این دو کشور بود. تماشای‌های ایرانی که برای تشویق تیم ایران در شهر لیون گرد آمده بودند، غالباً از آمریکا و اروپا آمده بودند و تنشی که در داخل استادیوم بین ایرانی‌ها با گرایش‌های سیاسی مختلف وجود داشت، شدیدتر از تنش با آمریکایی‌ها بود. به دو نکته جالب توجه دیگر نیز که حاکی از درهم تنیدگی ارتباط ایران و آمریکا است نیز می‌توان اشاره کرد: تنها داور آمریکایی این دوره مسابقات، یک ایرانی - آمریکایی به نام اسی (اسفندیار) بهارمست بود^{۵۵} و مربی موفق تیم ایران جلال طالبی پیش از آن که به ایران فراخوانده شود، به مدت ۱۷ سال در کالیفرنیا زندگی کرده بود.

با این که شیطانی دانستن آمریکایی از سوی برخی از مقامات رسمی ایران و فاصله زیاد افکار مردم آمریکا از ایران، یک واقعیت است، اما موانع جدی‌ای بر سر راه بهبود روابط دو کشور وجود ندارد و اختلافات موجود عمیق نیستند. هیچ گونه نفرت قومی و اجدادی بین مردم دو کشور وجود ندارد و دو کشور همسایه هم نیستند. بر سر سرزمین مشخصی با هم مناقشه ندارند و هیچ کشتار جمعی بر روابط دو کشور سایه نیانداخته است. بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که افکار عمومی مانعی بر سر راه از سرگیری روابط دو کشور باشند. در صورت برقراری ارتباط، در ایران، ممکن است عده‌ای به نام دفاع از ارزش‌های انقلاب، به خیابان‌ها بیایند و تظاهرات کنند، اما در ایالات متحده تنها آمریکایی‌هایی که ممکن است علیه این حرکت در جلوی کاخ سفید اعتراض کنند، ممکن است عده‌ای ایرانی - آمریکایی باشند. پس از فروپاشی کمونیسم در شوروی، دشمنی فرضی بین مردم آمریکا و روسیه به سرعت محو شد و دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم درباره ایران مسئله فرق دارد. رنجیدگی افکار آمریکایی‌ها از قضیه گروگانگیری و ناراحتی از آتش زدن پرچم آمریکا واقعیت دارد، ولی این مسئله با این اصل کلی که همانا عدم علاقه آمریکایی‌ها به امور خارجی و کم‌حافظه‌گی مردم این کشور است، جبران می‌شود. ایرانیان علاقه بیشتری به آمریکا دارند تا آمریکایی‌ها به ایران. سرانجام اینکه، مبادلات فرهنگی ممکن است پای افرادی را به میان کشد که بیشتر تعلقات جهانی دارند و فاقد کینه یا تعصب میهن‌پرستانه هستند - که این البته، پتانسیل مبادله افکار عمومی بین دو طرف را کاهش می‌دهد.

درحالی که طرفداران گفت و گوی مردم با مردم تاکید دارند که افراد مختلفی می‌توانند در این رابطه و از سوی کشورشان شرکت کنند، مشارکت در تصمیم‌سازی سیاست خارجی می‌تواند یک تیغ دو دم باشد. با توجه به کارکرد نظام سیاسی ایران، که به گونه‌ای طراحی شده که قدرت مطلق

را از هر فردی دریغ می‌کند^{۵۶} بسیج افکار عمومی بزرگترین امیدواری خاتمی در مقابل رقبای اوست. در عین حال، هم ایالات متحده و هم ایران در مقایسه با سال ۱۹۷۹، با دشواری ناشی از حضور گسترده‌تر مردمی در کار دولت مواجه‌اند. سال‌ها قبل از برطرف شدن موانع روابط چین - آمریکا، این دو کشور در ورشو با هم تماس دیپلماتیک داشتند، به گفته کسینجر موضوعاتی که در این نشست‌ها مورد بحث قرار می‌گرفت «از جانب آمریکایی‌ها، از طریق یک فرایند کند مشورت با کنگره و متحدان محوری عبور می‌کرد و اگر قرار بود تصمیمی هم اتخاذ شود با مخالفت‌هایی گوناگون و وتوهای متعدد روبرو می‌شد.^{۵۷} از این رو کسینجر دیپلماسی مخفی و مرموز شخصی خود را برای شکستن این بن‌بست در پیش گرفت.^{۵۸} اما آن «دیپلماسی قهرمانه‌ای» که کسینجر به آن مباحثات می‌کند و طی سالیان اشتغالش در سمت مشاور امنیت ملی و وزیر خارجه به آن عمل می‌شد، امروز دیگر ممکن نیست. در ایالات متحده به دلیل تقویت گروه‌های صاحب منافع که هر یک سعی دارند سیاست خارجی کشور را تحت تاثیر قرار بدهند، این امر منتفی شده و در ایران نیز به دلیل بیست سال شعار ضد آمریکایی، زمامداران کشور، در بند یا گروگان شعارها و تبلیغاتی هستند که خود زمانی به منصف ظهور رسانده بودند. این فرایند متناقضی است که دقیقاً به دلیل ماهیت غیرتام‌گرای رژیم ایران که بر منازعات جناحی باز است - منازعه‌هایی که در زمان انتخابات و دیگر موقعیت‌ها بروز می‌کند - از ظهور یک فرد مقتدر که به تنهایی تصمیم بگیرد جلوگیری کرده است. در حالی که وزارت خارجه ایران از یک هیات از تجار آمریکایی دعوت می‌کند که به ایران سفر کنند، یک گروه بنیادگرا، تظاهراتی به راه می‌اندازد و با سنگ از اتوبوس آمریکایی‌ها استقبال می‌کند. چنین تخطی‌هایی از تصمیم دولت هیچگاه در یک رژیم توتالیتر روی نمی‌دهد، در عین حال نشانه آن نیز هست که امکان گذار از یک دیپلماسی شهروندی، به دیپلماسی رسمی و قاعده‌مند ضعیف است.

تماس‌های ورزشی زمانی می‌توانند مفید باشند که از تصمیم دو کشور برای تجدیدنظر در روابطشان حکایت کند. این تماس‌ها همچنین می‌توانند یخ روابط مقامات دو طرف را آب کنند. اما تماس‌های ورزشی فی‌نفسه و به تنهایی نمی‌توانند به بهبود روابط منتهی شوند. در شانزده ژانویه سال ۲۰۰۰، تیم‌های ملی فوتبال ایالات متحده و ایران در پاسادنا کالیفرنیا با یکدیگر روبرو شدند. آنها در مقابل چشمان جمعیت انبوهی از آمریکاییان - ایرانیان که بسیاری از آنان پرچم هر دو کشور در دست داشتند، به نتیجه مساوی یک به یک رسیدند. این بازی نیز، به سرنوشت همان دیپلماسی «مردم با مردم» پیشین دچار شد. به هر حال، واقعیت محض آن بود که درست یک سال و نیم پس از بازی ایران - آمریکا در لیون هیچ تغییری در روابط دو کشور به دست نیامد، و این نشان دهنده

محدودیت دیپلماسی ورزشی بین دو کشور است. در قضیه چین و آمریکا، این بازیکنان پینگ‌پنگ نبودند که بین دو کشور تنش‌زدایی کردند، بلکه رهبران دو کشور بودند تصمیم گرفتند روابطشان را بهبود دهند. هم دولت آمریکا و هم دولت ایران در یک بازی دو لایه‌ای پیچیده درگیر هستند.^{۵۹} که در آن برای شکل گرفتن یک سیاست خارجی باید مقدماتی یک ائتلاف داخلی شکل بگیرد؛ قوانین و قواعد حاکم بر این بازی این و پذیرش آنها بسیار دشوارتر از قوانین کشتی آزاد و فوتبال هستند.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

H. E. Chehabi, "Sport Diplomacy between the United States and Iran", *Diplomacy and Statecraft*, Vol. 12, No.1, March 2001, pp. 89-106.

1. James A. Bill, *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American – Iranian Relations* (New Haven: Yale University Press, 1988).

۲. از آن پس سوئیس حافظ منافع آمریکا در ایران شد. در حالی که ایران را در آمریکا ابتدا الجزایر و سپس پاکستان نمایندگی می‌کنند. در عین حال عدم تقارنی در این ماجرا وجود دارد: آمریکا در ایران هیچ دیپلماتی ندارد، حال آن که تعدادی دیپلمات ایرانی برای رسیدگی به امور صدها هزار ایرانی مقیم آمریکا در دفتر حفاظت منافع ایران در سفارت پاکستان واقع در واشنگتن خدمت می‌کنند و همچنین تعدادی دیپلمات و کارمند در دفتر ایرانی در سازمان ملل واقع در نیویورک حضور دارند.

3. L'Express no. 2482 (28 Jan- 3 Feb. 1999), p.58.

4. K. Heinila, "Sport and International Understanding – A Contradiction in Terms" *Sociology of Sport Journal*, 2 (1985), pp. 240-48.

5. Ryszard Kapuscinski, *The Soccer War*, trans. William Brand (New York: Alfred A. Knopf, n.d.)

6. Victor Peppard and James Riordan, *Playing Politics: Soviet Sport Diplomacy to 1992* (Greenwich, CT: JAI Press, 1993), p.8.

7. Ibid., p.9

8. Ibid., p. 2

9. Harold H. Saunders, 'A Historic Challenge to Rethink How Nations Relate', in Vamik Volkan, Demetrios A. Julius and Joseph V. Montville (eds.) *The Psychodynamics of International Relationship, Volume I: Concepts and Theories* (Lexington, MA: Lexington Books, 1990).

10. Aristide Zolberg, 'Beyond the Nation – State: Comparative Politics in Global Perspective', in J. Berting and W. Blockmans (eds.), *Beyond Progress and Development* (Aldershot/Brookfield, VT: Gower Publishing, 1987).

11. John E. Mack, 'The Enemy System', in Volkan et al. (eds.), *The Sychodynamics of International Relationships*, esp. pp.58-63.

12. John Lorentz and John Wertime, 'Iranians', in Stephen Thernstrom (ed.), *Harvard Encyclopedia of American Ethnic Groups* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980), pp.521-4.

13. Ron Kelley et al. (eds.), *Irangenes: Iranian in Los Angeles* (Berkeley: University of California Press, 1993); and Amnon Netzer, 'Immigration, Iranian', in Jack Fischel and Sanford Pinsker (eds.), *Jewish – American History and Culture: An Encyclopedia* (New York: Garland, 1992), pp. 265-7.

14. Gary T. Marx, 'The Declining Significance of Traditional Borders (and the Appearance of New Borders) in an Age of High Technology', in Peter Droege (ed.), *Intelligent*

Environments: Spatial Aspects of the information Revolution (New York: Elsevier, 1997), p.486.

15 . Mehdi Bozorgmehr and Georges Sabbagh, "High Status Immigrants: Statistical Profiles of Iranians in the United States", *Iranian Studies*, 21/3 -4 (1998). Ali Modarres, 'Settlement Patterns of Iranians in the United States', *Iranian Studies*, 31/1 (1998), pp. 31-49.

۱۶. بنگرید به مقاله‌های متعدد در: *Iranian Studies*, 31/1 (1998)

17 . William O. Beeman, 'Double Demons: Cultural Impedance in US - Iranian Understanding', in Myron Rezun (ed.), *Iran at the Crossroads: Global Relations in a Turbulent Decade* (Boulder, Co: Westview, 1989), pp. 165-81

18 . Ahmad Ashraf, "Conspiracy Theories", *Encyclopedia Iranica*, vol. 6 (Costa Mesa, CA: Mazda, 1993), pp. 138-47.

19. 'Eine Ehekrise als Schuldspruch gegen eine Kultur' (A marital crisis as verdict of guilty against a Culture) *Neue Zurichber Zeithung* 22 Nov. 1990, p.6.

از نور یالمن (Nur Yalmen) که این مقاله را در اختیارم گذاشت سپاسگزارم.

20. Catherin A. Lutz and Jane I. Collins, *Reading National Geographic* (Chicago: The University of Chicago Press, 1993)

21. Michael Coyne, 'Iran under the Ayatollah', *National Geographic*, 168/1 (July 1985), pp. 108-35.

22. Fen Montaigne, 'Iran: Tasting the Waters of Reform', *National Geographic*, 196/1 (July 1999), pp. 1-33.

23. William O. Beeman, 'Images of the Great Satan: Representations of the United States in the Iranian Revolution', in Nikki R. Keddie (ed.), *Religion and Politics in Iran: Shi'ism from Quietism to Revolution* (New Haven: Yale University Press, 1983), pp. 191-218.

24. Hamid Naficy, 'Mediating the Other: American Pop Culture Representation of Post revolutionary Iran', in Yahya R. Kamalipour (ed.), *The U.S. Media and the Middle East: Image and Perception* (Westport, CT: Greenwood Press, 1995), pp. 73-90.

25. *The Economist*, 4 July 1998, pp. 27-48

26. Williamson Murray, 'The Emerging Strategic Environment : An Historian's Thought', *Strategic Review*, 27 (Winter 1999)

27 . Peppard and Riordan, *Playing Politics*, pp. 27-48.

28 . Zander Hollander (ed.), *The American Encyclopedia of Soccer* (New York: Everest House Publishers, 1980), p.63.

29 . Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski (eds.), *Neither East nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States* (New Haven: Yale University Press, 1990).

30 . Nicholas Lemann, 'The New Patriotism', *The Washington Monthly* (Jan. 1982), pp. 45-7; and Lewis H. Lapham, 'The New Patriotism', *Harpers* (June 1984), pp. 7-8.

31 . Jeffrey J. Mondak, 'The Politics of Professional Wrestling', *Journal of Popular Culture*, 23 (Fall 1989), p. 141.

32 . See Islenzk Glima (Reykjavik: Prentsmidan Acta, 1929).

۳۳. در بازی‌های المپیک آتلانتا مت غفاری، یک ایرانی - آمریکایی در کشتی فرنگی مدال نقره برد. بنگرید به:

Leigh Montville, 'A Far Less Perilous Endgame', *Sports Illustrated*, 4 March 1991, p. 81

34. For details see H. E. Chehabi, *Sport and Politics in Iran: The Legend of Gholamreza Takhti*, *International Journal of the History of Sport*, 12 (Dec. 1995)

35 . Samuel M. Jordan, "Constructive Revolutions in Iran", *The Moslem World*, 25(1935)


36 . Ludwig Paul, *Der Iranische Spitzenfußball und seine sozialen und politischen Dimensionen*, *Sozial - und Zeitgeschichte des Sports*, 12/2 (1998).

37 . Christian Bromberger, "Troisième mi-temps pour le football iranien", *le Monde diplomatique*, 45 (April 1998), P. 3.

همین تقسیم‌بندی در مورد ترکیه هم صادق است. بنگرید به:

Martin Stokes, "Strong as a Turk": Power, Performance and Representation in Turkish Wrestling', in Jeremy MacClancy (ed.), *Sport, Identity and Ethnicity* (Oxford: Berg, 1996).

- 38 . Kenneth J. Cooper, 'Westlers May Warm Up U.S. – Iran Ties', *The Washington Post*, 20 Feb. 1998.
- 39 . John Marks, 'Wrestling Diplomacy', *Middle East Insight* (Sept – Oct. 1998), pp. 47-9.
- 40 . Daniel Pearl, 'Sporting and Opening, Iran Tests Pin-Down Diplomacy on U.S.', *The Wall Street Journal*, 12 Jan. 1998. (از امیرسلیمانی به خاطر این مقاله متشکریم)
- 41 . Kenneth J. Cooper, 'Wrestlers Win Matches- and Friends', *The Washington Post*, 21 Feb 1998, and *The New York Times*, 18 Feb. 1998.
- 42 . Jere Longman, 'Diplomacy and Urgency as the U.S. Faces Iran', *The New York Times*, 21 June 1996, p. C2.
- 43 . Apocalypse? Not Now! Game dirps with courtesy', *International Iran Times*, 26 June 1998, p.1; and George Vecsey, 'The Defeat is Apolitical as Yanks Lose to Iran, *The New York Times*, 22 June 1998, pp.C1 and C9.
- ۴۴ . انجمن فوتبال ایرلند شمالی به دلیل «فعالیت‌های مستمرش در آشتی دادن کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها» نیز در زمره برندگان جایزه بود.
- 45 . *International Iran Times*, 26 June 1998, p.2.
- 46 . Elaine Sciolino, 'Singing, Dancing and Cheering in Street of Tehran', *The New York Times*, 22 June 1998, p. C9.
- 47 . Joseph S. Nye, Jr., *Bound to Lead: The Changing Nature of American Power* (New York: Basic Books 1990), esp. pp. 193-5.
- ۴۸ . برای آگاهی از مخاطرات استدلال‌های قیاسی در سیاست خارجی بنگرید به:
- Yuen Foong Khong, *Analogies at War: Korea, Munich, Dien Bien Pbu, and the Vietnam Decisions of 1965* (Princeton: Princeton University Press, 1992).
- 49 . Robert Garson, *The United States and China since 1949: A Troubled Affair* (Madison: Fairleigh Dickinson University Press, 1994), Ch.5.
- 50 . John W. Garvet, *China's Decision for Rapprochement with the United States, 1968 -1974* (Boulder, CO: Westview Press, 1982), p.140.
- 51 . Ta Jen Liu, *U.S. China Relations, 1784-1992* (Lanham: University Press of America, Inc., 1997), pp. 285-9, and Henry Kissinger, *Diplomacy* (New York: Simon & Schuster, 1994), ch.28.
- 52 . Harry Kissinger, *White House Years* (Boston: Little, Brown and Company, 1979), p. 710.
- 53 . *Ibid.*, pp. 708-718. Quotes are on p. 710.
- 54 . Henry Harding, *A Fragile Relationship: The United State and China since 1972* (Washington,DC: The Brookings Institution, 1992), esp. pp. 39-67.
- ۵۵ . اگرچه ایرانیان آمریکایی دلخور شدند، لیکن در رسانه‌های آمریکا هرگز به ملیت او اشاره‌ای نشد.
- 56 . Mohsen Milani, "The Evolution of the Iranian Presidency from Banisadr to Rafsanjani" *British Journal of Middle Eastern Studies*, 20/1 (1993)
- 57 . Kissinger, *Diplomacy*, p.726.
- 58 . See Henry Kissinger, *A World restored: Metternich, Castlereagh and the Problems of Peace, 1812-1822* (Boston: Houghton Mifflin, 1973).
- 59 . See Robert D. Putnam, "Diplomacy and domestic Politics: The Logic of Two – Level Games", *International Organization*, 42/3 (Summer 1988), pp.427-60.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی